

از زعفران کاری در «رودمعجن» تا سبزی کاری در «برکت»

بوی عطریحان و نعنا تمام دشت ۳ را پر کرده است. راضیه مرادی، کارمند دانشگاه آزاد، هر روز صبح آفتاب نازده از منزلش در محله کوهسنگی راه می افتد تا قبل رفتن به سرکار، ساعتی را در مزرعه کوچکش بگذراند.

او که بزرگ شده «رودمعجن»، یکی از روستاهای تربت حیدریه است و از بچگی با آب و خاک و خو گرفته و بزرگ شده، تعریف می کند: داشتن قطعه زمینی کوچک حتی در حد کاشت چند نوع سبزی و صیفی جات آرزویم بود. تا اینکه خبردار شدم و با دو تا از دوستان دیگرم

اشتراکی زمینی را از سال دوم اجاره کردیم. راضیه همان طور که تروفیر مشغول چیدن سبزی هاست، از عصر جمعه هایی می گوید که با خانواده به اینجا می آیند تا بساط چای و عصرانه را نزد یک مزرعه نقلی شان به پا کنند. او با خنده می گوید: مساحت این زمین ها بسیار کوچک است؛ ۸۰ سانت در ۱۴ متر. اولین بار که پدرم به اینجا آمد، با دیدن محدوده زمینم از ته دل خندید. برای کسی که خودش چند هکتار زمین دارد، این کشت و کار خنده دار بود. اما برای من، داشتن باغچه ای کوچک در زندگی های شهری امروز غنیمت است و با وجود آن حال دلم خوب که نه، عالی عالی است.



اینجا را حیاط خلوت خانه ام می دانم

حسن اکبری، فرهنگی بازنشسته، همسایه مزرعه خانم مرادی است و خوش و بیش و خداقوتی با هم دارند. حسن آقا که به قول خودش دنیادیده است و مشابه این کار را در کشورهای پیشرفته شاهد بوده، تعریف می کند: همیشه غبطه می خوردم چرا در کشور من با این اقلیم متنوع چنین طرح هایی اجرایی نمی شود. تا اینکه در صحبت با دوستی متوجه شدم در چند قدمی خانه ام، شهرداری زمین هایی را برای کشت و کار به مردم به اجاره می دهد.

او که نمی خواهد زمان را از دست بدهد و حین گفت و گو مشغول چیدن سبزی است، می گوید: فاصله خانه من تا اینجا فقط چند دقیقه است. در حقیقت اینجا حیاط خلوت خانه من است و این دشت سرسبز مثل باغچه خانه ام که بخش کوچکی از آن را زیر کشت برده ام. اکبری همان طور که چند نعنای فلفلی را از ساقه جدا کرده است و به دستم می دهد تا بوکنم، می گوید: عطرو بوی این سبزی های ارگانیک محشر است. من هر وقت هوس قورمه سبزی می کنم، به اینجا می آیم تا از سبزی های باغچه خودمان برداشت کنم. این فرهنگی بازنشسته معتقد است آدم هر قدر بیشتر وقتش را در طبیعت بگذراند، کمتر مجبور است در ترافیک خیابان پرستارودر شلوغی مطب پزشکان و داروخانه های راسته احمدآباد، عمرش را تباه کند.



کشت و زرع خانوادگی

زن و شوهر جوان به همراه دختر کوچکشان با عجله به سمت انتهای زمینی در دشت ۲ می روند. خانم سریع به سراغ چیدن سبزی های رود و آقام به جدا کردن برگ های خشک شاخه درخت به لیمویی مشغول می شود. صدای خروسی توجه دختر را به خود جلب می کند و به سمت قفسی می رود که مرغ و خروس هادر آن نگهداری می شوند. نادر توکلی که علاقه مند به گل و گیاه و در کل کشت و کار است، از همان ابتدای اجرایی شدن طرح «کشاورزی شهری» از طریق دوستی، دو قطعه زمین در اینجا اجاره و کشت سبزی و صیفی جات را شروع کرد. توکلی و همسرش که هر دو کارمند هستند، صبح زود را برای برداشت محصول انتخاب کرده اند تا ضمن شروع روزی خوب، به موقع به دیگر کارهایشان برسند. آقانادر که اطراف مشهد در گلمکان نیز باغی دارد و آنجا هم کشت و کاری مختصر، می گوید: دوری راه یکی از دردسرهای

همیشگی مادر رسیدگی به باغچه کوچکمان بود، اما از وقتی اینجا را اجاره کرده ایم، هر روز صبح را با سرکشی به این باغچه شروع می کنیم. این سومین سال است که خانواده توکلی اینجا کشت و کار دارند. او از انتخاب دشتشان در سال گذشته به عنوان دشت برتر می گوید: امتیازی که سبب شد امسال همه زارعین دشت ۲ بدون قرعه کشی یک سال دیگر بالای سر زمین خود باشند و سالی پر برکت را تجربه کنند.



بازار گرم بده بستان سبزی و صیفی جات

بازار بده بستان محصولات به عمل آمده در دشت ۲ گرم است و همسایه ها از سبزیجات خود به هم می دهند. خانواده رضا بهروز هم برای رسیدگی و برداشت محصول خود آمده اند. بهروز وجود چنین فضاهای بکر کشاورزی آن هم در دل زندگی شهری و آپارتمان نشینی را موهبتی می داند و می گوید: هیچ وقت تصور نمی کردم در فضای شهری شاهد مزرعه ای بزرگ باشم که من هم سهمی در سبز کردن گوشه ای از آن داشته باشم. او سرگرم شدن با آب و خاک و بذور چیدن و برداشت ثمره کار را بهترین راه برای دور شدن از استرس های زندگی ماشینی امروزی می داند.

امروز آقارضا میهمان هم دارد و خواهرش برای چیدن سبزی ها به کمک برادر و دختر برادرش، بهار آمده است. خواهر آقارضا هم بودن در چنین باغچه اشتراکی بزرگی با همسایه های خونگرم و با محبت را موهبتی بزرگ در زندگی های سرد امروزی می داند. او در حالی که تره هایی را که همسایه برای آن ها چیده است، در نایلون سبزی هایشان می گذارد، می گوید: منی که یکی دوبار به اینجا آمده ام برای خودم دوست پیدا کرده ام؛ خانواده هایی که کار هر روزشان آمدن به اینجا است، جای خود دارند. اینجا تقریباً همه مثل یک خانواده هستند و بازار دوستی و محبت گرم است.



۱۱

داستان جلد

«برکت»؛ یعنی زمین های ۲۰ متری هم

شهرنشینی